

معمای دکتر مظفر بقایی کرمانی

عبدالله شهبازی

اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی کرمانی در سال ۱۳۷۴ در اختیار مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی قرار گرفت و من از همان زمان کار بر روی این اسناد را آغاز کردم. قطعاً در زمانی که این اسناد در خانه بقایی بوده نظم و ترتیب معینی داشته ولی در جریان نقل و انتقالات بعدی به انبوهی از اوراق کاملاً به هم ریخته تبدیل شده بود و به همین شکل به دست من رسید. به کمک سرکار خانم دکتر دیبا شریعت در طول دو سال این اسناد را مرتب کردم، شخصیت‌ها و نوع خط ایشان را شناختم و برای هر دستخط پرونده‌ای تشکیل دادم. سنگینی کار با خانم شریعت بود و من تنها روزی یکی دو ساعت ایشان را راهنمایی می‌کردم. در طول کار شاق تنظیم اسناد بود که با نقش برجسته عیسی سپهبندی و حسین خطیبی در تحولات سال نهضت ملی شدن صنعت نفت آشنا شدم. متأسفانه، به‌رغم اشتیاق فراوان، به دلیل اشتغال تمام وقت به پژوهش *زرسالاران*، در آن زمان فراغت برای تدوین کتابی درباره بقایی نداشتم. در سال ۱۳۷۶ دکتر حسین آبادیان تدوین کتابی درباره زندگینامه بقایی را پذیرفت. حاصل کار ایشان کتابی است با مشخصات زیر: حسین آبادیان، *زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، ۶۲۰ صفحه، رقعی.

مقاله زیر مقدمه‌ای است که بر کتاب فوق نگاشتم. در این مقدمه، به ارتباطات بقایی با کانون‌های صهیونیستی توجه کردم. بعدها، خاطرات شمس قنات‌آبادی منتشر شد و برایم جالب بود که وی نیز، سال‌ها پیش از انقلاب، بر ارتباطات بقایی به صهیونیست‌ها توجه کرده بود. قنات‌آبادی می‌نویسد:

[رندی که مدت‌ها با بقایی زندگی کرده بود، به شمس قنات‌آبادی گفت:] هیچ

می دانی دکتر بقایی با صهیونیست‌ها قرارداد عدم تعرض دارد؟ گفتم: چرا مزخرف می گویی؟ دکتر بقایی کرمانی پسر میرزا شهاب کرمانی کجا و صهیونیست‌های یهودی کجا؟ گفت: هیچ دیده و شنیده‌ای که بقایی در گذشته که هم قلم داشت و هم تربیون و هم حزب و هم کرسی خطابه، در میتینگ‌ها یک دفعه یک کلمه علیه صهیونیست بین الملل سخنی بگوید؟ حال آن که به هیچ وجه نه در عروسی و نه در عزا دست از سر پور نیکان^۱ [؟] دریایی (انگلیس‌ها) بر نمی داشت. گفتم: نه، نشنیده‌ام، ولی این دلیل نمی شود که او طرفدار صهیونیست بین الملل باشد. گفت: نگفتم طرفدار آنهاست. گفتم: با صهیونیست‌ها قرارداد عدم تعرض دارد... آخر از چه طریق؟ گفت: از طریق شوهرخواهرش دکتر رستگار که از دارودسته یهودی‌های سرشناس جهانی است و صاحب فاز یک اتومبیل سازی. گفتم: باز هم این دلیل نمی شود. حتی اگر خواهر آدم هم طرفدار شخص بافکری باشد دلیل همفکری برادر نیست. گفت: آدم دیرباوری هستی...^۲

دکتر مظفر بقایی کرمانی (۱۲۹۰-۱۳۶۶ ش.) یکی از بحث‌انگیزترین شخصیت‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران است. او در یک خانواده دارای پیشینه سیاسی در کرمان به دنیا آمد. پدرش، میرزا شهاب، از فعالین انجمن‌های مخفی وابسته به لژ بیداری ایران در دوران محمدعلی شاه و پس از آن در کرمان بود و رهبری سازمانی را به دست داشت که مجمع احیاء نفوس نامیده می‌شد. او سپس ریاست فرقه دمکرات کرمان را به دست گرفت، در دوره چهارم به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید و تا پایان عمر در تهران به سر برد.

مظفر در ۱۸ سالگی به خرج دولت برای ادامه تحصیل راهی فرانسه شد و در ۲۷ سالگی به ایران بازگشت. با رواج فعالیت احزاب سیاسی در فضای پس از شهریور ۱۳۲۰، بقایی راه پیشرفت خود را در فعالیت‌های حزبی یافت. او ابتدا به عضویت حزب اتحاد ملی، که توسط سهام‌السلطان بیات، سید محمد صادق طباطبایی (از دوستان پدرش) و باقر کاظمی تشکیل شد، درآمد و خزانه‌دار حزب فوق شد. مدتی بعد، از این

۱. شاید در اصل بوزینگان باشد و در چاپ اشتباه شده؟

۲. خاطرات شمس قنات آبادی، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، صص ۳۲۰-۳۲۱.

حزب جدا شد و به عضویت حزب کار مشرفالدوله نفیسی درآمد و در روزنامه پند، نشریه این حزب، مقالاتی می‌نوشت. فعالیت سیاسی بقایی با تأسیس حزب دمکرات ایران، به رهبری قوام‌السلطنه، وارد مرحله جدیدی شد. بقایی، به سان گروه کثیری از جوانان جویای نام آن زمان، به این حزب پیوست. او در حزب دمکرات قوام به سرعت رشد کرد و برای تأسیس و تصدی شعبه این حزب در کرمان به این خطه رفت و سرانجام در سال ۱۳۲۶ به عنوان کاندیدای این حزب از کرمان به مجلس پانزدهم راه یافت.

برخی نویسندگان، حزب دمکرات قوام را حزبی متمایل به آمریکا می‌دانند و فعالیت بقایی در آن را سرآغاز گرایش او به امپریالیسم آمریکا تلقی می‌کنند؛ در حدی که او در تمامی دوران پسین زندگی سیاسی‌اش به عنوان «مهره آمریکا در عرصه سیاسی ایران» عمل می‌نمود.³ پیچیدگی نقش سیاسی بقایی بیش از این‌هاست. جاه‌طلبی‌های شخصی و تنازع او با کانون‌های روز قدرت به وی چهره خاصی می‌بخشید و شناخت پیوندهای خارجی بقایی را دشوارتر می‌ساخت. به زعم برخی کارشناسان، عملکردهای بقایی بیش از هر چیز منطبق با تکاپوی سازمان‌های مخفی صهیونیستی است که درست در همین دوران تحرکی سخت را در ایران پی می‌گرفتند. چنان‌که می‌دانیم در ۱۴ مه ۱۹۴۸/۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۷ دولت اسرائیل رسماً اعلام موجودیت کرد و محمد ساعد، نخست‌وزیر وقت ایران، با دریافت ۴۰۰ هزار دلار رشوه در جلسه ۱۴ اسفند ۱۳۲۸ دولت اسرائیل را بطور دوفاکتو به رسمیت شناخت.⁴ این بیانگر تحرک وسیع سازمان‌های مخفی صهیونیستی در ایران آن روز است. بهرروی، هرچند شناسایی نوع کانون‌های خارجی هدایت‌کننده بقایی دشوار باشد، ولی در پیوندهای عمیق او با آنان تردید نیست.

بقایی از سال‌های آغازین فعالیت سیاسی‌اش با حسن پاکروان (سرلشکر و رئیس بعدی ساواک) و مادر فرانسوی او، امینه پاکروان، رابطه نزدیک داشت. این رابطه تا واپسین سال‌های زندگی اینان ادامه یافت. به این حلقه دوستان باید عیسی سپهبدی و علی زُهری را افزود. این حلقه ارتباط نزدیک با سفارت فرانسه در تهران داشت. در این میان، پیوندهای بقایی با عیسی سپهبدی، دوست دوران فرانسه او، از اهمیت ویژه‌ای

3. دکتر سیف‌الرضا شهابی، "مروری بر زندگی سیاسی مظفر بقایی"، کیهان، ۱۳-۱۵ دیماه ۱۳۶۶.

4. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز، ۱۳۶۹، ص ۹۳.

برخوردار است. اسناد به دست آمده تردیدی برجای نمی‌گذارد که سپهبدی واسطه انتقال برخی پیام‌های مرموز به بقایی بود که راه سیاسی او را ترسیم می‌کرد. نمونه‌هایی از این اسناد در کتاب حاضر معرفی شده است که شاید مهم‌ترین و حیرت‌انگیزترین آن متن پیش‌نویس نطق بقایی در استیضاح دولت ساعد باشد. این سند، استیضاح تاریخی فوق را که واجد اهمیت فراوان در تحولات سیاسی آن دوران است، به عنوان یک سناریوی از پیش طراحی شده به نمایش می‌گذارد.

عیسی سپهبدی از سال ۱۹۳۲ در پاریس به سر می‌برد و پس از بازگشت بقایی به ایران نیز بطور منظم با او مکاتبه داشت. این مکاتبات، و نامه‌های سپهبدی و بقایی در دوران اقامت آنها در فرانسه، بیانگر رابطه بسیار صمیمانه میان این دو است. سپهبدی تا بهمن ۱۳۲۵/ ژانویه ۱۹۴۷ در پاریس بود ولی ناگهان تصمیم گرفت به ایران بیاید. او در نامه مورخ ۲۴ ژانویه ۱۹۴۷/ ۴ بهمن ۱۳۲۵ به بقایی، که از طریق آدرس شخص ثالثی نه مستقیماً ارسال کرد، نوشت:

اکنون تغییر بزرگی در پروژه زندگانی من حاصل شده. با اینکه تصمیم قطعی داشتم چند سالی در پاریس بمانم، اکنون به دلایلی که باید حضورا عرض کنم ناچار به مراجعت هستم و در حوالی ۱۵ اسفندماه آتی... مسافرت خواهم نمود.

او آرزو می‌کند که بقایی تا زمان مراجعه او به ایران در کار وکالت موفق باشد تا «خواب روحانی» که دیده است تعبیر خود را آشکار کند. زمان ورود سپهبدی به ایران مقارن با آغاز عملیات بدامن است که توسط شاپور ریپورتر هدایت می‌شد. همزمان با ورود سپهبدی به ایران رشد سریع بقایی آغاز گردید. در آذر ۱۳۲۶ بقایی عضو هیئت اجراییه موقت حزب دمکرات ایران و دبیر آن و عضو هیئت سری تصفیه حزب دمکرات ایران شد.

القاء این «خواب روحانی» در مکاتبات بعدی سپهبدی با بقایی تداوم دارد؛ الهامی غیبی که گویا بقایی را به سوی سرنوشتی بزرگ فراخوانده است. باید بیفزاییم که بقایی تا پایان عمر به این "الهام غیبی" عمیقاً باور داشت و کراراً ورود خود به صحنه سیاست و عملکردهای خویش را به عواملی ماوراء طبیعی نسبت می‌داد که گویا هادی او در مقاطع حساس زندگی‌اش بوده است. برای نمونه، در سال ۱۳۳۶ در نامه‌ای از تهران به علی زهری، در پاریس، نوشت:

در چند کاغذ پیش از این دو سؤال کرده بودی که چه می‌خواهیم و چه باید کرد؟... در باب "چه باید کرد" جوابی پیدا نمی‌کنم. به گذشته هم که مراجعه

کردم دیدم خودم هیچوقت به این سؤال جواب نداده‌ام. هر وقت کاری کرده‌ایم به دلم اثر کرده است یا یک نوع الهام باطنی مرا کشانیده است... و حالا هم (البته به سهم خودم) منتظر اثر قلبی و الهام باطنی هستم که چه بکنم. و این حالت فعلی *intertie* هم اقلأً یک قسمتش مربوط به همان نیامدن الهام است. غیر از این هر چه بخواهم بنویسم لفاظی و کلیشه‌سازی خواهد بود...

حالتی است که یکی دوبار در بچگی به من دست داده است و شاید هم برایت گفته باشم، زیرا کمتر چیزی هست که من برایت تعریف نکرده باشم... بعداً هم از وقتی که به اصطلاح بزرگ شده‌ام بارها برایم اتفاق افتاده است که زمان حاضر به نظرم مثل خواب (رویا) آمده است و غفلتاً پنداشته‌ام که دارم خواب می‌بینم و وقتی که از خواب بیدار شوم مثلاً در خانه پدرم خواهم بود. در ده سالی که فرنگ بودم، چهار پنج دفعه این حالت بطور *intense* به من دست داد. بعدها هم همینطور. هر چند که در این چند سال اخیر بیش از یکی دو بار این حالت را نداشته‌ام...

بقایی در نامه‌های دیگرش نیز مکرر از "الهام‌هایی" که به او می‌شود یاد می‌کند. مثلاً، در نامه ۱۸ اسفند ۱۳۳۶ به زهری می‌نویسد: «تصور می‌کنم که این هم یکی از الهاماتی بود که اینطور عمل بکنیم».

در میان اسناد عیسی سپهبدی آشکارا با دو گونه نامه به بقایی سروکار داریم. نخست، نامه‌هایی است که بیانگر روابط شخصی بقایی و سپهبدی است. در این نامه‌ها سپهبدی دوست بقایی است و نوع رابطه از همان سنخی است که علی زهری و حسین خطیبی با بقایی دارند. برای نمونه، سپهبدی در نامه ۱۸ بهمن ۱۳۳۰ از تهران به بقایی در کرمان چنین می‌نویسد:

قربانت گردم

پس از یک هفته مفارقت تلگراف ۱۷ بهمن پنجشنبه شب زیارت شد. طی یک هفته گذشته تا این تاریخ از لحاظ جریانات حزبی نهایت نظم و آرامش برقرار بود... تنها موضوعی که قابل عرض است، که آن هم هیچگونه نگرانی ندارد، یک انشعاب قلابی است که روز شنبه و یکشنبه گذشته به وسیله یک اعلامیه مفتضحانه آفتابی شد. البته "هاله" [حیدر رقابی] خیلی اینطرف و آنطرف زده که روزنامه باختر اعلامیه را منتشر سازد. آقایان زیر بار نرفتند... آقای دکتر فاطمی درباره اخراج هاله مختصر غری به من زد که موضوع را از لحاظ حزبی برایش تشریح کردم و گفتم که ما پیش‌بینی این توطئه را می‌کردیم و عمل اخراج هاله

قبل از انشعاب قلابی از جهت حزب شاهکار محسوب می‌شود و چاره‌ای نداشتیم. در این باب بحث مفصل است که در این مختصر یا نمی‌گنجد یا جایز نیست عرض کنم تا شفاهاً صحبت کنیم. در همان زمان انتشار اعلامیه یک جمعیت "پان" در بهارستان افتتاح شد که تظاهراتی کردند. آقایان مکی و فاطمی از آن با قوت و قدرت پشتیبانی کرده و می‌کنند.

از جهت مسجد سپهسالار و قرائت [آراء] که تا فردا ظهر شنبه محققاً به کلی تمام خواهد شد گویا آقای مهندس مزدا تلگرافی عرض کرده‌اند. ما خیلی مراقب جریان اوضاع بودیم. شرح آن بسیار مفصل است. با تمام تلاش‌ها و دله دزدی‌ها، زهری طبق پیشگویی آمارگر ۵۵ هزار رأی در انجام کار خواهد داشت. معظمی را با دوز و قلب در ردیف ۱۳ نگاه داشتند. کریم آبادی و بهبهانی به کلی پرت شدند. از نگاهداشتن معظمی در ردیف ۱۳ منظور فوق‌العاده‌ای در پیش بود که آثار آن در آینده، آن هم برای رسوایی بعضی‌ها، مکشوف و علنی خواهد شد که داستان آن مفصل است...

کلوپ مصدق دوباره جریان پیدا کرده. خودم عصر در آنجا صحبت کردم. علی [زهری] صبح مشغول فعالیت و تبریک شنیدن است و برای ما موفقیت فوق‌العاده و منشاء حسادت بی‌اندازه گردیده است. از منزل خودت خبر دارم، همه سلامت هستند. در کلیه اوضاع هیچگونه نگرانی نیست. لیکن حضور خودت در تهران نهایت ضرورت را دارد. جلسات جبهه تشکیل می‌شود و کماکان حقیر شرکت می‌کنم... کلیه رفقا، علی، دیوشلی و سایرین و سایرین، خوب هستند و سلام دارند. امیدوارم هرچه زودتر به زیارت نایل شویم. حضور بندگان آقای مهندس رضوی عرض ارادت و بندگی دارم.

قربان و تصدقت عیسی

این گونه نامه‌ها بیانگر رابطه عادی سپهبدی و بقایی است. معهذا، در مجموعه مکاتبات سپهبدی و بقایی تعدادی نامه نیز وجود دارد که رابطه‌ای کاملاً متمایز و شگفت را به نمایش می‌گذارد. در این نامه‌ها، که تعداد آنها زیاد نیست، سپهبدی نه دوست بقایی بلکه راهنما و مرشد اوست. نثر نامه‌ها کاملاً تفاوت دارد و لحن آنها بیانگر نوعی دستورالعمل تحکم‌آمیز و آمرانه به بقایی است. در این گونه نامه‌ها سپهبدی از مقام یک استاد روحانی عالی‌مقام با بقایی سخن می‌گوید و او را به عمل قاطع سیاسی فرامی‌خواند. این نامه‌ها به مقاطع بسیار مهم و سرنوشت‌ساز در تحولات سیاسی آن زمان تعلق دارد. صرفنظر از مواردی که در متن کتاب مندرج است، یک نمونه دیگر رهنمودهایی است که در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۱ از طریق سپهبدی به بقایی ابلاغ شده است. این زمان آغاز اختلافات درونی حزب زحمتکشان است که سرانجام

در مهر ۱۳۳۱ به اخراج گروه خلیل ملکی از حزب منجر شد. در این نامه بقایی به اخراج گروه ملکی فراخوانده شده است. به لحن نامه توجه کنیم:

صبح دوشنبه ۲۲ اردیبهشت

پیشنهاد عیسی به مظفر برای ترمیم کار حزب

الف- جنبه کلی و اصولی

۱- من برای داوری خودم محکی و مقیاسی و معیاری جز "نور" ندارم. هر چه و هر که از جنس نور یا متمایل به نور نباشد از جنس تاریکی است و تاریکی باید برافکنده شود و بدین منظور دستور آسمانی را برای مطالعه و تفکر و تأمل یادآور می‌شوم:

"شما باید نمک زمین، چون نمک خراب و فاسد گردد به چه چیز نمک را به اصلاح آورند؟ بهر چیزی لایق نباشد الا بیرون انداخته شود و پایمال خلق شود." "اگر چشم راست تو ترا خیانت کند برکن و از خود دور انداز. ترا آن بهتر است که در زندگانی به یک چشم روی از آنکه به دو چشم در دوزخ، جایی که کرم نمیرد و آتش ایشان نخسید."

۲- عامل زمان: صبر و شکیبایی که تا این دقیقه برای کشف و تحقیق و بینا شدن حریف بسیار زینده بود، از این لحظه سم قاتل است، زیرا به سردهسته راهزنان و خائنان اگر بیشتر فرصت و مجال دهند باعث تجری دزدان و خائنان دیگر شود. آن مرد که در تاریکی خشم و عناد است مانند "بعلزوب" همواره در تلاش و وسوسه است و هرگز از پای نخواهد نشست، پس مانند خر آسیا به گردن ما آویخته و ما را غرق خواهد کرد.

ریشه تاریکی باید برافکنده شود تا نور جلوه کند...⁵

ب- جنبه عملی

۱- مسئولین تشکیلات و تبلیغات و تعلیمات، که استعفا داده و یا تن به کار نمی‌دهند، باید با (اخطاریه کتبی) احضار شده بازخواست شوند و کار خود را به مسئولین تحویل دهند به سلامتی و درستی، والا به عنوان تمرد اخراج شوند به موجب اعلامیه رسمی در روزنامه.

۲- مامورین و مسئولین تشکیلات از کسان امین به شخص دکتر بقایی تحت سرپرستی احمد همایون، که هر شب مواخذه کند، با احکام کتبی گمارده شوند. (سرپرستی تشکیلات از این جهت باید زیر نظر همایون باشد که ارتباط با

5. اشاره به خلیل ملکی است.

مسئولیت مالی و وصول عایدات حزب دارد.)

۳- من خودم مسئولیت تبلیغات و تعلیمات را، در صورتی که مسئولین قبلی رسماً استعفا بدهند و یا عملاً کار نکنند، می‌پذیرم و در حزب بیتوته می‌کنم تا کارها رو به راه شود و کلاس کادر را تجدید می‌کنم تا جنبه مکتب‌داری، که تنها راه جلب افراد مومن است، احیا شود و مظفر باید یک درس منظم هفتگی در این کلاس بپذیرد.

۴- یک تفتیش و انتظامات بسیار قوی و موثر هم تحت سرپرستی و مسئولیت مظفر باید تشکیل شود که هر روز گزارش روزانه راجع به جریانات و عوامل تقدیم کنند.

فعلاً این امور باید با قطعیت و سرعت انجام شود و برای تحریرات و دفتر حزب هم باید یوسفی‌زاده از جنبه مسامحه عادی خود بیرون آید، والا به شخص منظم و مرتب دیگری سپرده شود.

نمونه‌های دیگر از اینگونه نامه‌ها در متن کتاب مندرج است.

چنانکه می‌بینیم در این نامه سپهبدی مرئوس حزبی بقایی نیست؛ رهنموددهنده و راهنما و استاد اوست. این نوع خاص از رابطه را در هیچ یک از مکاتبات دوستان صمیمی بقایی با او نمی‌یابیم. تعمق در نامه‌های فوق این نظریه را به جد مطرح می‌سازد که سپهبدی رابط بقایی با کانونی پنهان و مرموز بوده و از این طریق در مقاطع حساس رهنمودهای آن کانون را به بقایی ابلاغ می‌کرده است. آن "مرشدی" که از طریق سپهبدی با بقایی سخن می‌گوید کیست؟ این پرسشی است که پاسخ قطعی به آن با اسناد موجود ممکن نیست. معه‌ذا، به گمان نگارنده، این شیوه عملکرد بیش و پیش از هرکس با تکاپوی شاپور ریپورتر در این دوران منطبق است. آشنایی سپهبدی و شاپورجی کاملاً محتمل است. هر دو از کارکنان سفارتخانه‌های خارجی در تهران بودند (سپهبدی در سفارت فرانسه و شاپور ریپورتر در سفارت هند و سپس ایالات متحده آمریکا) و هر دو به تدریس در دانشگاه جنگ اشتغال داشتند؛ سپهبدی زبان فرانسه تدریس می‌کرد و شاپور ریپورتر زبان انگلیسی. طبق سند بیوگرافیک سرویس اطلاعاتی بریتانیا درباره «سرتیپ شاپور ا. ریپورتر پسر مرحوم سقر اردشیرجی ریپورتر دارای نشان شوالیه فرمانده امپراتوری بریتانیا و لیدی شیرین‌بانو»، که تصویر آن در اختیار نگارنده است، شاپور «در سال ۱۹۴۷ به وزارت امور خارجه هند مأمور و به عنوان دبیراول ارشد اولین سفیر اکرودیته هند در ایران در تهران مشغول فعالیت شد... در جریان بحران نفتی و در یک دوره سه ساله به وزارت امور خارجه ایالات متحده مأمور

و به عنوان مشاور سیاسی هندرسن، سفیرکبیر در تهران، منصوب شد. در تمامی دورانی که منجر به سرنگونی مصدق شد، او مسئولیت عملیات در منطقه⁶ را عهده‌دار بود. در این دوران او در دانشکده سلطنتی ستاد [دانشگاه جنگ] در تهران نیز تدریس می‌کرد و برای نشریات تایمز (لندن) و گزارش‌های ایالات متحده و اخبار جهانی و سایر نشریات گزارش تهیه می‌نمود.»

بررسی بیشتر در زندگی و شخصیت عیسی سپهبدی روشن می‌کند که وی نمی‌توانست شخصاً نویسنده چنین رهنمودهای عجیب، قاطع و تعیین‌کننده به بقایی باشد. دکتر سعید فاطمی، در جلسه‌ای که به دعوت نگارنده در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۵ در محل موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران برگزار شد، نامه‌های فوق‌الذکر را مطالعه نمود و نظر خود را بیان داشت. خلاصه سخنان ایشان چنین است:

براساس تجربه ۵۰ ساله‌ام و آشنایی بسیار نزدیک با سپهبدی (روزهایی بود که من ۸ ساعت با وی در یک اتاق در دانشگاه تنها بودم و او را در حد اعضای خانواده‌ام می‌شناسم) برای من قابل قبول نیست که سپهبدی به بقایی دیرکتیو می‌داده است. یقیناً او رابط بوده است.

عیسی سپهبدی پس از ورود به ایران در سال ۱۳۲۶ منشی سفارت فرانسه بود و به دانشجویان ویزا می‌داد. ولی خیلی سریع رشد کرد و استاد دانشگاه شد. فردی بود بسیار فاسد از نظر اخلاقی و بسیار دزد و کثیف. از خود من پنج هزار تومان رشوه گرفت برای تصویب کار قانونی من در شورای دانشکده. دکتر ابوالقاسم قمشه‌ای، که حی و حاضر است، نیز به ایشان یک قالیچه و دو گونی برنج رشوه داد. پنجاه سال است که من سپهبدی را می‌شناسم. اصلاً چنین شخصیتی که مغز متفکر بقایی باشد نبود. مردی به غایت ترسو، ناپاک و بی‌شخصیت بود. در اواخر عمر دیوانه شد و نجاست خود را می‌خورد. تا این اواخر زنده بود و پس از انقلاب فوت کرد. با شمس‌الدین امیرعلایی خویشاوندی داشت ولی امیرعلایی از او بدش می‌آمد.

دکتر گریدی رئیس دفتر اطلاعاتی سفارت آمریکا (USIS) در تهران دوست شبانه‌روزی سپهبدی بود. گریدی به فرانسه کاملاً تسلط داشت و سپهبدی با او معاشرت زیاد داشت. برای من قطعی است که همه این مطالب دیکته شده به سپهبدی است و او قطعاً رابط بوده است برای انتقال دستورات به بقایی.

دو سه نفر زنده هستند. آنها را بخواهید و بدون پشداوری و القاء نظر خودتان از آنها استفسار کنید. قطعاً همین نظر را خواهند داد که فکر مندرج در این مطالب از سپهبدی نیست و اصولاً سپهبدی چنین آدمی نبود. دکتر قمشه‌ای، دکتر ضیاء الدین دهشیری از آن نسل هنوز زنده‌اند. سپهبدی چنین آدمی نبود. فردی بود تنبل، زیر کار در رو، زنباره و رشوه‌خوار. خواهر اسفندیار بزرگمهر همسر او بود. وی ابتدا دانشجویش بود و بعد او را به زنی گرفت. مبتلا به سرطان شد. برای عمل در بیمارستان نمازی شیراز بستری شد. سپهبدی برای اینکه پول عمل را ندهد، زن را در بیمارستان گذاشت و فرار کرد.

بهرروی، چنان‌که گفتیم، با ورود سپهبدی به ایران تکاپوی سیاسی گسترده بقایی آغاز شد. بقایی به کمک محفل فوق‌الذکر و با حمایت سیاسی رضا حکمت (سردار فاخر) موفق شد در اوایل سال ۱۳۲۶ دوره جدید روزنامه شاهد را منتشر کند. شاهد به عنوان ارگان سیاسی مظفر بقایی شهرت فراوان یافت. او با حمایت آشکار شبکه‌های مطبوعاتی و تبلیغاتی داخلی و خارجی به سرعت به یکی از چهره‌های برجسته سیاسی روز بدل شد تا بدانجا که در انتخابات مجلس شانزدهم به عنوان نماینده دوم تهران به مجلس شورای ملی راه یافت. (نماینده اول دکتر محمد مصدق بود).

در دوران نخست‌وزیری سپهبد حاج‌علی رزم‌آرا، بقایی سرسخت‌ترین مخالف او بود و به همین دلیل دستگیر و به یک سال زندان محکوم شد ولی در دادگاه تجدیدنظر تبرئه گردید. این مخالفت‌ها و محاکمه‌های جنجالی، که توسط مطبوعات آن زمان انعکاس وسیع می‌یافت، شهرت بقایی را افزایش داد. بدینسان، بقایی در آستانه چهل سالگی به یکی از چند چهره درجه اول سیاسی کشور بدل شد.

در اسفند ۱۳۲۹ رزم‌آرا به قتل رسید و مدت کوتاهی بعد طرح ملّی شدن صنعت نفت، که بقایی یکی از امضاکنندگان آن بود، تصویب شد. در این زمان، که مقارن با نخست‌وزیری حسین علا است، بقایی در رأس سازمان خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران قرار گرفت. این حوادث، در اردیبهشت ۱۳۳۰ به تشکیل دولت دکتر محمد مصدق انجامید و اختلافات میان ایران از یکسو و شرکت نفت انگلیس و دولت بریتانیا از سوی دیگر به اوج خود رسید.

در این دوران، بقایی خود را به عنوان یکی از چهره‌های اصلی نهضت ملی مطرح می‌کرد و به این عنوان نیز شناخته می‌شد. از جمله، بقایی طی نطقی در مجلس خود را به عنوان «مراقب و محافظ دکتر مصدق پیشوای خودم که به ملت ایران و به ما بزرگترین درس فداکاری را داده» مطرح نمود.

حادثه مهم دیگر که نقش بقایی را در حوادث سیاسی روز برجسته کرد و او را به

یک چهره جنجالی و شاخص "ضد انگلیسی" بدل نمود، ماجرای خانه سدان است. ظاهراً در اوایل تیرماه ۱۳۳۰ امیر حسین پاکروان، کارمند شرکت نفت انگلیس و ایران، به بقایی اطلاع داد که اسنادی از اداره انتشارات و تبلیغات شرکت نفت به منزل ن. ر. سدان، نماینده شرکت نفت انگلیس در ایران، در خیابان قوام السلطنه منتقل می‌شود. بقایی به همراه سرلشکر فضل‌الله زاهدی، رئیس شهربانی وقت، و جهانگیر تفضلی خانه سدان را تفتیش کرد و اسناد مزبور را به دست آورد. بخشی از اسناد خانه سدان توسط بقایی در روزنامه شاهد، و سایر مطبوعات آن زمان، منتشر شد و جنجال بزرگی به پا کرد. بعدها، در جریان دادگاه لاهه (خرداد ۱۳۳۱) اسناد خانه سدان به عنوان مدارک مداخله شرکت نفت انگلیس در امور داخلی ایران ارائه شد. امروزه، اصالت این ماجرا مورد تردید جدی است و برخی محققین، از جمله آبراهامیان،^۷ اسناد فوق، یا بخشی از آن، را جعلی یا دستکاری شده می‌دانند.^۸

در این دوران بقایی با خلیل ملکی همکاری نزدیکی را آغاز کرد. ملکی از رهبران حزب توده بود که در سال ۱۳۲۶ انشعاب پرهیاهویی را از این حزب سازمان داد و منادی مشی سوسیالیستی مستقل از مسکو شد. این مشی بعدها به نام نیروی سوم شهرت یافت. پس از مدتی، ملکی به اتفاق هوادارانش به سازمان نگهبانان آزادی، به رهبری بقایی، پیوست و در اواخر اردیبهشت ۱۳۳۰ به اتفاق بقایی حزب زحمتکشان ملت ایران را تأسیس کرد. روزنامه شاهد ارگان این حزب بود. سازمان نگهبانان آزادی و سپس حزب زحمتکشان ملت ایران، با بهره‌گیری از تجارب سازمانی و تئوریک ملکی و دوستانش، توانست در بین روشنفکران و کارگران نفوذی کسب کند. حزب زحمتکشان، که تنها سازمان متشکل عضو جبهه ملی ایران به شمار می‌رفت، نقش اصلی را در مقابله با نفوذ حزب توده به عهده گرفت. مقابله این دو حزب حوادث خشونت‌آمیزی آفرید که در نهایت نهضت ملی ایران را تضعیف نمود.

۷. بنگرید به: پرواند آبراهامیان، "فکر توطئه‌چینی در فرهنگ سیاسی ایران"، کنکاش (چاپ خارج از کشور)، دفتر هفتم، تابستان ۱۳۶۹.

۸. نگارنده در طی کار چند ساله خود بر روی اسناد خانه سدان در مجموعه بقایی به این نتیجه قطعی رسید که اسناد فوق کاملاً جعلی است. به عبارت دیگر، اصل اسناد دستمایه قرار گرفته و اسامی و مواردی که مورد نظر بوده به اسناد افزوده شده. در این باره دلایل کاملاً مستندی دارم که در زمان مناسب به صورت مقاله عرضه خواهم کرد. (شهبازی، تهران، ۱۴ خرداد ۱۳۸۲)

از اوایل سال ۱۳۳۱ بقایی به تدریج مخالفت‌هایی علیه دولت دکتر محمد مصدق ابراز می‌داشت. در این زمان در حزب زحمتکشان در مسئله مصدق دو دیدگاه پدید آمد: دیدگاه بقایی که دوران همکاری با مصدق را پایان یافته می‌دید و دیدگاه ملکی که به تداوم همکاری با مصدق تمایل داشت. از ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ مواضع بقایی در این زمینه علنی شد. در این روز شاه مصدق را از نخست‌وزیری برکنار کرد و احمد قوام را به جای او منصوب نمود. در همین روز، دکتر عیسی سپهبدی از سوی بقایی با قوام دیدار کرد. خلیل ملکی و همراهانش از این ملاقات مطلع شدند و خواستار آن گردیدند که مضمون گفتگوهای سپهبدی با قوام به اطلاع اعضای حزب برسد. بقایی ابتدا تمارض کرد و در بیمارستان خصوصی دکتر رضانور بستری شد. پزشک وی اعلام کرد که کسی حق ملاقات با بقایی را ندارد. به دلیل تمارض بقایی، رسیدگی به مسئله تا مهرماه ۱۳۳۱ به تعویق افتاد. تا آن زمان مخالفت بقایی با نهضت ملی کاملاً آشکار شد. در ۲۰ مهرماه ۱۳۳۱ جلسه حزبی تشکیل شد و بقایی که می‌کوشید از پاسخگویی طفره رود با عصبانیت جلسه را ترک کرد، از حزب استعفا نمود و در خانه نشست. سپس، هواداران او، در عصر ۲۲ مهرماه ۱۳۳۱، به دفتر حزب ریختند و طرفداران ملکی را، پس از ضرب و شتم، بیرون رانده و بقایی را از منزل به مرکز حزب آوردند و طی اجتماعی ۱۲ نفر از اعضای حزب را اخراج کردند. بقایی طی اطلاعیه‌ای، که در روزنامه شاهد منتشر شد، علت اخراج خلیل ملکی را کمونیست بودن او عنوان کرد. در پی این اطلاعیه، حزب زحمتکشان به دو گروه منشعب شد: حزب زحمتکشان ملت ایران به رهبری بقایی و حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) به رهبری خلیل ملکی.

در این دوران، بزرگنمایی خطر کمونیسم در ایران خط اصلی تبلیغاتی بقایی و همکارانش را تشکیل می‌داد. این تبلیغات بهانه‌ای برای دخالت‌های بعدی قدرت‌های غربی بود. این درست است که حزب کمونیست هوادار شوروی در ایران (حزب توده) در برخی مناطق شهری از نفوذی قابل اعتنا برخوردار شده و، چنان‌که بعدها آشکار شد، در صفوف نیروهای مسلح نیز رسوخ کرده بود، معهذا در ارزیابی میزان این نفوذ و قدرت حزب توده به شدت اغراق می‌شد. هم دکتر مصدق و هم آیت‌الله کاشانی به بزرگنمایی نقش حزب توده به عنوان یک ترفند تبلیغاتی امپریالیستی توجه داشتند.

در ۳۰ مهر ۱۳۳۱ دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه دولت مصدق، طی یادداشتی به سفارت انگلیس قطع روابط سیاسی ایران با آن دولت را به اطلاع رسانید. در پی این اقدام فعالیت مخالفین دولت شدت گرفت. دکتر بقایی یکی از رهبران اصلی مخالفین بود.

در ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱ بقایی بار دیگر حمایت علنی خود را از شاه اعلام کرد. در این روز شاه، ظاهراً، قصد داشت به همراه همسرش، ثریا اسفندیاری، از ایران خارج شود. مصدق، نخست‌وزیر، برای خداحافظی به کاخ مرمر رفت. مخالفین خروج شاه از ایران به طرف کاخ حرکت کردند. رهبری این جمعیت با گروهی از افسران ارتش بود که خود را فدایی شاه عنوان می‌کردند و درواقع یک توطئه سازمان‌یافته را علیه دولت مصدق هدایت می‌نمودند. آنان در بیرون کاخ علیه مصدق شروع به شعار دادن کردند و سپس به طرف خانه مصدق حرکت کردند. (مصدق در این زمان از کاخ خارج شده بود.) این گروه پس از درهم شکستن مقاومت محافظین خانه نخست‌وزیر، در خانه را خرد کردند، وارد منزل شدند، لیکن مصدق از راه پشت بام خانه را ترک کرده بود. این عملیات سبب شد که محمد رضا پهلوی از مسافرت خود صرفنظر کند. در این ماجرا، بقایی به سود شاه موضع گرفت و افراد او در حمله به خانه مصدق شرکت داشتند.

در اوایل سال ۱۳۳۲، عملیات علیه نهضت ملی شدت گرفت. در اوّل اردیبهشت ۱۳۳۲ سرتیپ محمود افشارطوس، رئیس شهربانی دولت مصدق، ربوده شد. شش روز بعد جسد افشارطوس در تپه‌های لشکرک کشف شد. در ۱۲ اردیبهشت فرمانداری نظامی تهران اعلام کرد که بقایی و زاهدی در این جنایت دست داشته‌اند و تصمیم به قتل نیز در خانه بقایی گرفته شده است. گفته می‌شد قاتلین قصد داشتند وزرای خارجه و دفاع را نیز بکشند و بقایی را نخست‌وزیر کنند.

در اردیبهشت ۱۳۳۲ وزارت دادگستری از مجلس تقاضای سلب مصونیت پارلمانی بقایی را به دلیل مشارکت او در قتل سرتیپ افشارطوس نمود. بقایی و علی زهری، نماینده مجلس هفدهم و دوست نزدیک بقایی، در مجلس متحصن شدند، و وابستگان دربار در مجلس، چون شمس قنات‌آبادی، برای جلوگیری از دستگیری و محاکمه بقایی با جنجال مانع از سلب مصونیت پارلمانی او شدند. در روزهایی که لایحه سلب مصونیت از بقایی مطرح بود، علی زهری دولت را استیضاح کرد. این امر سبب شد که مصدق از اکثریت مجلس، که هوادار دولت او بودند، بخواهد که استعفا دهند و سپس با برگزاری رفراندوم مجلس هفدهم را منحل کرد. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بقایی و زهری دستگیر شدند و به زندان عشرت‌آباد انتقال یافتند. زهری فردای آن روز آزاد شد، ولی بقایی تا کودتا و سقوط دولت مصدق در زندان بود.

در اسناد شخصی دکتر بقایی مجموعه‌ای از نامه‌های حسین خطیبی موجود است که واجد اهمیت فراوان تاریخی است.

حسین خطیبی از دوستان نزدیک بقایی بود که در عین حال با محمدرضا پهلوی و اردشیر زاهدی نیز رابطه نزدیک و صمیمانه داشت. طبق اسناد موجود، خطیبی حداقل از سال ۱۳۲۹ در رأس یک سازمان مخفی اطلاعاتی قرار داشت که در حزب توده دارای عوامل نفوذی بود و با عناصر برجسته اطلاعاتی ارتش پهلوی - و در رأس آنها حسن ارفع، حسن اخوی و حبیب‌الله دیهیمی - مرتبط بود. این سازمان به ظاهر در زیر رهبری عالی بقایی قرار داشت و خطیبی خود را تابع بقایی وانمود می‌کرد. معهذاً، کاوش بیشتر نشان می‌دهد که خطیبی در عملیات خود کاملاً مستقل بود و سازمان او بخشی از شبکه‌هایی است که در ارتباط با سرویس‌های اطلاعاتی غرب و محمدرضا پهلوی قرار داشتند.

بدینسان، با پیوندهایی عجیب مواجهیم که پیشینه آن حداقل به سال ۱۳۲۹ می‌رسد؛ زمانی که بقایی به عنوان یکی از رهبران جنبش ملی شناخته می‌شود و از ستیز او با دکتر مصدق خبری نیست. این شبکه نقش مرموزی در تفرقه‌افکنی‌های آن زمان داشت. برای نمونه، دکتر مصدق پس از آغاز زمامداری‌اش، در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ در مجلس اعلام نمود که فداییان اسلام قصد ترور او را دارند. منبع مصدق شاه بود و شاه از دیهیمی، عضو سازمان دکتر بقایی، شنیده بود.

[به شاه] عرض کردم ممکن است بفرمایید چه اشخاصی در صدد از بین بردن من هستند؟ فرمودند: دیهیمی که در سازمان دکتر بقایی است به او اینطور گفته است که فداییان اسلام در صدد قتل دکتر مصدق‌اند و دیهیمی هم به ستاد ارتش اطلاع داده و از ستاد ارتش هم به من گزارش دادند.⁹

بقایی در بازجویی‌های خود پس از انقلاب اسلامی دیهیمی را مرتبط با پنتاگون معرفی می‌کند و می‌افزاید که دیهیمی در ماجرای استیضاح دولت ساعد اطلاعات نظامی مربوط به رزم‌آرا را در اختیار او قرار می‌داد.¹⁰

خاطرات جواد جعفری، برادر بزرگ حسن جعفری (قاتل احمد دهقان)، نیز روشن می‌کند که در اسفند ۱۳۲۹ بقایی با خطیبی و سازمان مخفی او ارتباط فعال داشته است و مأموریت این سازمان در آن زمان پیگرد حزب توده بوده است. بقایی به جواد

9. محمدعلی سفری، قلم و سیاست؛ از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: نشرنامک، ۱۳۷۱، ص ۴۶۸.

10. اوراق بازجویی دکتر مظفر بقایی، ص ۱۷۷.

جعفری چنین می گوید:

... قبل از این که شما آری یا نه بگویید، یا اصولاً اقدامی کنید، از همین امشب من سازمان های مخفی خودم را برای اجرای این نقشه به کار می اندازم. اگر نتیجه ای به دست آمد آن را به عنوان نتیجه کوشش های شما در این آرزوی قلبی شاه به او وانمود کرده و یک درجه تخفیف منظور را از او خواهیم گرفت. البته من می دانستم که دکتر مظفر بقایی در آن موقع گروه کثیری از انشعابیون حزب توده و غیر از آنها عده ای از بازاری ها را در اختیار داشت. علاوه بر اینها بر من مکشوف بود که دکتر بقایی با کمک حسین خطیبی و سرهنگ پاکروان (تیمسار پاکروان بعدی) به شاه وانمود کرده است که سازمان مخفی او مرکب از گروه ضربتی است که همه گونه قدرتی را در انجام هر اقدامی به سود مملکت برای مبارزه با کمونیسم حایز است.

... دکتر مظفر بقایی... دفتر بغلی و ساعت خود را نگاه کرد و گفت: «مطلب را فراموش نکنید و خیلی ببخشید. من اکنون باید یک تلفن محرمانه با آقای حسین خطیبی در وعده گاهی که منتظر من است مبادله کنم.»

بعد از این حرف، چند دقیقه ای اتاق کتابخانه را برای من گذاشت و خودش برای مکالمه محرمانه با حسین خطیبی به اتاق دیگر رفت. اما بعد از بازگشت مطلب مهمی را که در مذاکره با حسین خطیبی دریافته بود برای من تعریف کرد و در حالی که با سرعت برای تعویض لباس و آماده شدن برای رفتن به خارج از منزل به حرکت درآمده بود گفت: «هم اکنون باید بیمارستان شفا یحیایان را به وسیله عده ای از افراد سازمانی زیر نظر بگیریم، زیرا در آنجا حوادثی در جریان است که شاید قسمتی از نقشه ما را در دستگیری سران فراری حزب توده تامین کند.»

آن شب دیگر ممکن نشد که من چگونگی جریان آن امر را از دکتر بقایی بپرسم. لیکن خیلی بعد روزی دکتر بقایی به من گفت: «آن شب موضوع مکالمه محرمانه من با آقای خطیبی این بود که وی به من خبر داد احمد قاسمی، عضو کمیته مرکزی حزب توده که از سران فراری حزب بود، شب گذشته در مخفیگاه خود به علت شدت درد آپاندیسیت به حالت مرگ افتاده و دکتر مرتضی یزدی به کمک یکی از پزشکان توده ای بیمارستان شفا یحیایان، که خودش سابقه سمت ریاست آن را داشته است، دست بالا کرده و به طور ناشناس احمد قاسمی را به آن بیمارستان انتقال داده و با تردستی و مهارت عمل کرده است. آقای حسین خطیبی بعد از جریان عمل و گریختن دکتر یزدی به اتفاق بیمار از جریان امر خبر شده، اما وقتی ما در صدد اقدام برآمدیم کار از کار گذشته و تیرمان به

سنگ خورده بود.¹¹

حسین خطیبی در روز پنجشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۳۲ توسط مأمورین فرمانداری نظامی دولت مصدق به اتهام کارگردانی عملیات قتل افشارطوس دستگیر شد. او در زندان بطور منظم با بقایی مکاتبه پنهان داشت. توجه کنیم که در این زمان سرهنگ حسن پاکروان، دوست صمیمی بقایی و خطیبی، رئیس رکن دوم ستاد ارتش بود. خطیبی در این نامه‌ها مأمورین انتظامی دولت مصدق را به شکنجه‌های «قرون وسطایی» علیه خود و سایر متهمین قتل افشارطوس متهم می‌کرد و بدینسان به کمک بقایی کارزار گسترده تبلیغاتی، در مجلس و مطبوعات، به سود او جریان یافت.

در این نامه‌ها، خطیبی به نحوی ماجرایی دستگیری و بازجویی‌های خود را بیان می‌دارد که بقایی راهی جز رویارویی نهایی با مصدق و درگیر شدن در نبرد مرگ و زندگی نبیند. به نظر می‌رسد که در این حادثه نیرویی در ورا و مافوق خطیبی در کار است و خطیبی تنها واسطه انتقال پیام اوست. خطیبی در این نامه‌ها طرح توطئه موهوم کودتای مصدق علیه کاشانی، مکی و بقایی و غیره را افشا می‌کند. قابل تصور است که بقایی این نامه‌ها را در اختیار آیت‌الله کاشانی قرار می‌داد و بدینسان تعارض‌های آن زمان به سوی رویارویی محتوم سوق می‌یافت. در این نامه‌ها خطیبی زندانی حتی طرح استیضاح دولت مصدق و مفاد آن را به بقایی دیکته می‌کند. به یک نمونه توجه کنیم:

از اول عرض کردم روی استنباط خودم که شخص مصدق در تمام جزئیات این پرونده مداخله دارد به دلایل زیادی که حالا از ذکر آنها خودداری می‌کنم... کراراً گفته‌ام، حالا هم تکرار می‌کنم، که این موضوع از نظر مملکت بعد از تعیین رئیس جدید مجلس مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسئله است و شاید تاکنون عمق این مطلب را کسی بقدر من درک نکرده و بدان اهمیت نداده است. چون اگر بتوانند این پرونده ساختگی را با هزار خروار سریشم به شما بچسبانند من عقیده دارم یک دیکتاتوری وحشتناک به مملکت سایه خواهد افکند که تا سال‌ها دوام خواهد یافت و سایرین که امروز کم و بیش دارای شأن و عنوانی هستند همگی فدای غرض محض مصدق و اطرافیانش خواهند شد. کاش مجال و فرصت و قلم و کاغذ حسابی داشتم تا با دلیل این موضوع را واضح و کسانی که

11. ابوالقاسم تفضلی، بیگناهی که به دار آویخته شد، تهران: دفتر ادبیات داستانی حوزه هنری، ۱۳۷۴، صص ۲۹۸-۳۰۱. (بنقل از: جواد جعفری، گفت و شنفت، چاپ آمریکا، ۱۳۷۰، صص ۱۳۹-۱۴۲).

خواب هستند بیدار کنم. می‌خواهم عرض کنم این موضوع که به شما می‌خواهند بچسبانند تنها مربوط به شما نیست، بطوری که قبلاً تذکر دادم مقداری از اقرار تلقینی را که به ضرر آن عده‌ای است که نامشان را در نامه به مجلس نوشتم نیز می‌باشد و مخفی کرده‌اند که به خیال خودشان بعد از اتمام کار شما به عنوان مطلع و تحت عناوین دیگر جلب و مثل ما گرفتارشان کنند. مثلاً آقای مصطفی کاشانی خواهد گفت: بله، اتومبیل سبز رنگ مال من بوده، یا مکی خواهد گفت: من در جلسه اول بودم...¹² و البته این اظهارات متهمین! در رادیو از صبح تا غروب مکرر گفته خواهد شد. بهر حال من وظیفه خودم را با نوشتن این سطور از نظر اخلاقی و مملکتی فکر می‌کنم انجام داده باشم، چون اطلاعاتی در خلال این فجایع که مرتکب شده‌اند و صحبت‌های محرمانه که نمودند و وعده‌های دلفریب و شاید هم تا اندازه‌ای جدی که دادند و با مشاهده دو نامه‌ای که مصدق علم دارم... فرستاد کسب کرده‌ام که در صورت ابراز ممکن است به قیمت جانم تمام بشود، زیرا آنها قصد داشتند من را با دارو دیوانه کنند. این صحبت را من شخصاً در حال نیمه بیهوشی شنیدم که پس از رد پیشنهاداتشان این تصمیم را گرفتند و تصور می‌کنم انعکاس شکنجه در خارج مانع از تصمیم‌شان شد.

بطور خلاصه عرض کنم بر من ثابت شد که مصدق آدم نیست، بلکه یک دیو، یک جانی، یک جاه‌طلب مصروعی است که برای از میان بردن مخالفین سیاسی خود به پست‌ترین¹³ جنایت دست می‌زند و قانون برای او اصلاً معنی ندارد و تا آخرین دقیقه مثل هیتلر دست از سر مملکت و مردم تحت عنوان نفت بر نمی‌دارد. او نقشه وسیعی دارد که به مرور با کمک عده‌ای مرعوب و جمعی هوچی رجاله به مورد اجرا می‌گذارد و هر کس هم فکر می‌کند خوب من که نیستم...¹⁴

بهر حال یک نفر دیگر که در واقع می‌شود او را جلد دوم مصدق دانست این وزیر کشور حرامزاده [دکتر غلامحسین صدیقی] است که عالماً و عامداً برای صندلی وزارت قدم به قدم دنبال مصدق است و صورت حق به جانب دارد. باید ماسک او را برداشت و اگر در استیضاح دقت و ظرافت به خرج داده شود فکر می‌کنم او از میدان اضطراباً بیرون رود. علی [زهری] باید در موقع استیضاح قرآن در بیاورد ببرد پیش وزیر کشور یا او را به ناموسش، که ندارد، قسم بدهد

12. این نقطه‌چین از خطیبی است.

13. در اصل: پس‌ترین.

14. این نقطه‌چین از خطیبی است.

"که آیا تو فلانی را در زندان دژبان با آن حال خراب و مجروح و مضروب ندیدی؟" ... بدیهی است تمام فکر من متوجه وضع شما است که می بینم با هستی مملکت بستگی دارد....¹⁵

خطیبی در نامه دیگر چنین می نویسد:

... با این که من در زندان هستم و از همه چیز محروم هستم و از همه جا بی اطلاع، قبلاً پیش بینی تعطیل مجلس را کردم. حالا هم عرض می کنم اگر معظمی موفق شود باز هم مجلس را دچار فترت می کنند و بطوری که اطلاع صحیح تصادفاً پیدا کردم تمام نظرشان تصویب طرح ۸ نفری است و توده ای ها بعد از تصویب آن به اتفاق دولتی ها کارهای دیگرشان و شاید قسمت آخر برنامه شان را، که مراجعه به آراء عمومی و اعلام جمهوری است، شروع خواهند کرد. و این برنامه را من روی اطلاع صحیح و نظر صائب می دانم که اجرا خواهند کرد. این را من صرفاً روی تصادف "فهمیدم". شما هم "بدانید". همه "بدانند" و بفهمند. در عین حال چون هرچه خواب می بینم مو به مو تعبیر می شود، اطمینان دارم خداوند آنها را در قصدشان موفق نخواهد کرد... دیگر اینکه به نظر من باید یک جبهه "ضد دیکتاتوری" تشکیل داد که از هر کس دارای هر مسلک و مرام و عقیده و سابقه ای که باشد دعوت کرد که شرکت کند. بدیهی است به استثنای توده ای ها. و مرتباً در محل حزب افراد طبقات مختلف با حضور مخبرین داخلی و خارجی صحبت کنند و لااقل هفته ای یک بار این جلسات مرتباً تشکیل و عکس هایی نیز برای گراور گرفته شود. تصور می کنم فوق العاده تاثیر داشته باشد...

خطیبی در چهارشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۳۲ به بقایی می نویسد:

... یک سوال و استیضاح برای حکومت نظامی خیلی ضرورت دارد و من تعجب می کنم چرا همه نشسته اند تا نوبت خودشان هم برسد و مزه اش را بچشند. کما این که ریاحی و نادری و سایرین همه می گفتند و قسم می خوردند کاشانی، بقایی، شمس، ناصر ذوالفقاری، همه را می آوریم و همین عمل را با آنها می کنیم. منظورم این است که این قضیه شوخی نیست. حالا وقتی پرونده را دیدند یک مقداری به کنه نظر مصدق و اعوانش پی خواهند برد، ولی من می ترسم دیر شده باشد.

15. تأکید در نامه های خطیبی از اینجانب است.

مطلب دیگر این که من از مجموع مذاکرات و تهدیدات چندی قبل، حتی وزیر بیشراف کشور، اینطور می فهمم که بعد از تصویب طرح شاید مجلس [را] یا منحل کنند یا دیگر به عناوینی تشکیل ندهند. بهر صورت، اگر خدای نکرده چنین چیزی شد شما در مجلس بمانید. و سایرین هم بنظر من همینطور. چون اینها با تمام قوا و بی پروا توطئه، تحریک [و] تجاوز می کنند...

موضوع آخری فعلاً ارباب قلبی است که لطفاً به او بفرمایید ای نامرد...¹⁶ گمان می کنم بد نباشد به ارباب قلبی بفرمایید دنباله آن موضوع روز "شنبه" را هم اقدام فوری کند.

در نامه دیگر چنین آمده است:

اما استیضاح زهری به نظر من چون در آن روز شد اثر و اهمیت زیاد کسب نکرد و مسلماً در پایان استیضاح دولت رأی خواهد گرفت و حال آنکه به عقیده من باید تکلیف حکومت نظامی را یکسره کرد، آنهم نه به صورت استیضاح بلکه رای منفی به لایحه دولت که در دستور مجلس قرار دارد که شاید یک عده از وکلا ذی علاقه به کار بختیاری ها و یا سایر بازداشت شدگان ماده پنج رای به لایحه دولت ندهند. والا این استیضاح ها دولت را قوی تر و مامورین و عمال جنایتکار او را جری تر و جسورتر می کند. به علاوه، این استیضاح را می بایستی مثلاً مکی می کرد و مکی باید بداند که دستش را کاملاً بند کرده اند منتهی حالا صدایش را در نمی آورند که یکی را بعد از دیگری خرد و له کنند و به او باید گفت دو هزار و کسری اوراق پرونده را برای او و دیگران که نام بردم ذخیره کرده اند و اگر به خود نجنبند و مثل دوره های قبل آنها را یک کاسه نکنند فنای خودشان را از حالا مجسم ببینند. دولت الان تمام وسایل تبلیغاتی را علیه مخالفان به کار می برد و ماده ۵ هم دارد و حال آنکه من هر چه اطرافم را نگاه می کنم و با هر کس صحبت می کنم از صدر تا ذیل با این دولت مخالف اند و فقط فکر می کنم روس و انگلیس او را نگه داشته اند. این دولت یک سرباز و یک افسر موافق جز چند تن افسر ارشد که دور و برش هستند ندارد...

نامه دیگر:

ضمناً باید بگویم در تمام جریانات نظرشان فقط متوجه شاه و شما بود و

16. این نقطه چین از خطیبی است. در نامه های خطیبی "قلبی" نام مستعار اسدالله علم است و "ارباب قلبی" شاه.

گذرنامه سیاسی دادن و نامه نوشتن و وعده وسایل آسایش در سوئیس دادن و حتی پول جلوتر در هر بانک ریختن و به هر کس که مایلم پرداختن همه برای گفتن مطالبی علیه شما بود که کارشان را تمام کنند. و از اظهارات وزیر کشور تلویحا و مطالبی که اشرفی، نادری، سررشته صریحا و بدون ابهام و لاپوشانی می گفتند دیگر جای شبهه برای من نبود که تصمیم داشتند یک سال کارشان را جلو بپندازند و خیالشان راحت شود...

در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیروهای دکتر مظفر بقایی از زمره افرادی بودند که به خانه مصدق حمله بردند. آنان در عملیات کودتا نقش فعال داشتند و مطبوعات پس از کودتا بقایی را یکی از رهبران "قیام ملی" علیه دولت دکتر مصدق عنوان می کردند.

رفتار بقایی پس از کودتا کینه توزانه بود. او طی مصاحبه های مطبوعاتی خواستار آن شد که «همکاران دولت سابق و توده ای ها به شدیدترین وضعی مجازات شوند». هواداران او نیز در کرمان وحشیانه ترین تعرض ها را به مخالفین خود کردند و از جمله سرگرد سخایی، رئیس شهربانی کرمان، را به طرز فجیعی به قتل رسانیدند. بقایی مدتی پس از کودتا به کرمان رفت و در سخنرانی خود اعلام کرد که دست آن کسی که سخایی را به قتل رسانیده می بوسد.¹⁷

17. در نامه مورخ ۱۱ شهریور ۱۳۳۲ یکی از هواداران بقایی در کرمان به او چنین می خوانیم: «مقام محترم جناب آقای دکتر مظفر بقائی کرمانی. محترماً به شرف عرض عالی می رساند: فدوی غلامرضا اهل رفسنجان که یکی از افراد شاهدوست و میهن پرست ایران می باشم در عصر مصدق عوامفریب یک نفر افسر خائن توده ای به نام آقاخان اسعدزاده، ستوان یکم شهربانی که از مرکز به ریاست شهربانی رفسنجان تعیین شده بود، در موقع ریاست سرگرد سخایی، اسعدزاده در رفسنجان به وسیله طنابی می خواست مجسمه شاه را سرنگون کرده و خراب نماید و البته کمک افراد توده ای که او را روی دست بلند می کردند در این باره به سرحد کمال رسیده بود و آقای خاندانی که مجسمه را نصب کرده بود و همچنین اشخاص شاهدوست و وطن پرست مانع از حرکات زشت ستوان یکم نامبرده شدند و حتی آقای خاندانی با هزاران زحمت مدت ۲۴ ساعت مهلت خواسته بود از این ستوان یکم خائن که بعداً پس از کسب تکلیف از کرمان مجسمه را پائین بیاورند. پس از آنکه سرگرد سخایی به دست کرمانیان شاهدوست مقتول گردید، ملت شاهدوست رفسنجان هم ریختند به سر ستوان یکم اسعدزاده که جبران حرکات زشت او را بنمایند ولی این خائن به کمک توده ای ها فرار کرد و به طرف کرمان رفت و اکنون هم که بنده چند روزی است که به شهربانی کرمان آمده ام این ستوان

بقایی، که برجسته‌ترین ویژگی شخصیت او جاه‌طلبی بیمارگونه‌اش بود، انتظار نداشت که زاهدی در سمت نخست‌وزیر باقی بماند. او گمان می‌برد که با پیروزی کودتا مأموریت زاهدی خاتمه یافته و مسند نخست‌وزیری به وی تقدیم می‌شود. شاید، مستقیم یا غیرمستقیم، چنین وعده‌هایی به او داده شده بود. مع هذا، چنین نشد. علت ناکامی بقایی در تصدی مناصب عالی دولتی را باید در ارزیابی دقیق مأمورین اطلاعاتی غربی از شخصیت بقایی جستجو کرد. برای نمونه، مأمورین اطلاعاتی آمریکا بقایی را فردی «متلون، زیرک و هوچی» می‌شناختند و به همین دلیل به وی اعتماد نداشتند.

بقایی سرخورده از ناکامی سیاسی، سخنانی علیه زاهدی بیان داشت که منجر به تبعید محترمانه او به زاهدان شد. پس از زاهدان مدتی در اراک بود و سپس به کرمان رفت. امیر اسدالله علم، وزیر کشور وقت و دوست محمدرضا پهلوی، از بقایی دعوت می‌کند که «در صورت تمایل بقیه ایام تبعید را در باغ ملکی ایشان در بیرجند بگذرانند که موجب امتنان و تشکر گردید.» علت این رفتار دوگانه را باید در اختلافات میان زاهدی و شاه جستجو کرد. در کتاب حاضر از طریق نامه‌های خطیبی با ابعادی ناشناخته از این تعارض آشنا خواهیم شد. این اختلافات سرانجام به سود دربار پایان یافت و زاهدی، که مورد حمایت آمریکایی‌ها بود، از کشور خارج شد و زمام قدرت بطور کامل به دست شاه افتاد.

در سال ۱۳۳۹ بقایی با واسطه شمس پهلوی با شاه ملاقات کرد و پس از مذاکراتی به وی اجازه داده شد که در انتخابات مجلس شرکت کند. در مجموعه اسناد بقایی طرحی موجود است که در این زمان بقایی برای تجدید فعالیت سیاسی خود تنظیم کرده است. این طرح، که نسخه اصلی آن به خط فرد ناشناسی است و توسط بقایی

←

یکم را نیز معاون سرکلانتر دیده‌ام. در صورتی که این افسر خائن حقاً باید تعقیب و مجازات شود ولی تاکنون که برایش خطری روی نداده و به شغل حساسی هم گماشته شده است و از قراری هم که شنیده‌ام و نمی‌دانم که صحت دارد یا نه این ستوان یکم خائن سراغ قبر سرگرد سخایی خائن را می‌گرفته و همچنین گفته است که سرگرد سخایی مانند مسلم ابن عقیل کشته شد و جزو شهداء محسوب است و خیال دارد که مقبره‌ای هم برای او بسازد. اکنون این بنده استدعای عاجزانه دارم هر چه زودتر این افسر خیانتکار را بمجازات برسانید. دیگر امر مبارک است. غلامرضا رفسنجانی.» (شهبازی، ۱۴ خرداد ۱۳۸۲)

اصلاحات مختصری در آن صورت گرفته و سپس تایپ شده،¹⁸ به روشنی گویای اهداف تکاپوی بقایی در این دوران است. مطالب مندرجه و به‌ویژه درخواست‌های بقایی روشن می‌کند که این طرح، که نام مخاطب بقایی در آن مندرج نیست، برای ارائه به مقامات عالی تصمیم‌گیرنده تنظیم شده است. مخاطب این طرح، بی‌تردید، یا محمدرضا پهلوی است یا مقامات خارجی مرتبط با مسایل ایران.

طرح با تحلیلی از ساختار اجتماعی ایران آغاز می‌شود، عدم تراکم روستاها در ایران را یکی «از عوامل مقاوم [در برابر] کمونیزم» و اختلاف فاحش طبقاتی در ایران را «از عوامل مساعد برای نفوذ کمونیزم» ارزیابی می‌کند. سپس به علل و زمینه‌های پیدایش کمونیسم در ایران و روش‌های عملکرد آن می‌پردازد. در مقابل، عملکرد «دستگاه» حاکمه ایران قرار دارد که «بد» ارزیابی می‌شود. در مقابل این دو، سازمان نگهبانان آزادی به عنوان آلترناتیوی اصلاح‌طلبانه ارائه می‌گردد که هدف از آن «جلوگیری از انقلاب سیاسی»، «در جهت حفظ رژیم سلطنت»، است: «این سازمان می‌تواند در تمام شهرستان‌های ایران به‌منزله دریچه اطمینانی برای رفع عصیان‌ها و نارضایتی‌های مردم تشکیل گردد.»

بخش بعدی طرح به بزرگنمایی خطر کمونیسم در ایران اختصاص دارد و از جمله فعالیت رادیوی پیک ایران را، که به‌وسیله حزب توده از آذرماه ۱۳۳۶ آغاز به کار کرده بود، «معادل با سیصد روزنامه کثیرالانتشار» ارزیابی می‌کند. بقایی برای مقابله با «خطر کمونیسم» خواستار «امتیاز چند روزنامه منطقی و ضد کمونیست»، «امکان فعالیت حزبی به‌طور وسیع و علنی»، و «استفاده از کرسی مجلس شورای ملی و سنا به منظور انتقاد سالم» است. او تضمین می‌دهد که در سازمان نگهبانان آزادی، از آنجا که «رهبری آن انتصابی است»، امکان «رخنه افراد منحرف و غیر ملّی» وجود ندارد. بقایی با خط خود به متن پیش‌نویس چنین افزوده است: «بنابراین، خطری در اثر زیاد شدن مثلاً کمونیست‌ها متوجه سازمان نمی‌تواند بشود و هرچه بیشتر بیابند امکان هدایت آنها به راه صحیح بیشتر می‌شود.»

بدینسان، بقایی سازمان نگهبانان آزادی را به راه انداخت و از کرمان نامزد نمایندگی شد. در تابستان ۱۳۳۹ انتخابات مجلس بیستم برگزار شد. در این انتخابات تقلب صورت گرفت که منجر به ابطال آن شد. بقایی در اواخر مرداد ماه اجازه یافت که یک

18. متن دستنویس به همراه اصلاحات بقایی و متن تایپ شده هر دو موجود است.

راهپیمایی را سازمان دهد، لیکن دو هفته بعد به علت انتشار اعلامیه علیه دولت وقت دستگیر و محاکمه شد. او در دادگاه حملات شدیدی به مصدق کرد. رأی دادگاه برائت بقایی بود. اما به زودی، در خردادماه ۱۳۴۰، در دادگاه دیگر به دو سال زندان تأدیبی محکوم شد ولی در دادگاه تجدیدنظر تبرئه گردید. او در این دادگاه نیز به مصدق حمله کرد و اعلام کرد که تاکنون چند بار تاج و تخت شاه را نجات داده است.

دکتر مظفر بقایی کرمانی یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های سیاسی اواخر دهه ۱۳۲۰ و نیمه اول دهه ۱۳۳۰ است. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که بقایی خود از کارگردانان مؤثر آن بود، نقش تاریخی وی نیز به پایان رسید و ستاره اقبال او به تدریج افول کرد. بقایی در اوایل دهه ۱۳۴۰ به معنای واقعی کلمه به یک سیاستمدار بازنشسته بدل شد که در تحولات روز جایگاهی برایش متصور نبود. بحران سال‌های پایانی سلطنت پهلوی و وقوع انقلاب اسلامی نیز این وضع را دگرگون ساخت و تلاش‌های بقایی برای اعاده دوران طلایی زندگی‌اش به فرجام نرسید. به گمان نگارنده، از اواخر دهه ۱۳۳۰ بقایی دیگر به تاریخ تعلق داشت و عمر سیاسی او پایان یافته بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی مکتب و میراث سیاسی بقایی، به سان برخی دیگر از جریان‌های سیاسی گذشته که در این مرحله از نوزایی جامعه ایران تجدید حیات یافتند، مدافعانی داشت. اینان به‌طور عمده کسانی بودند که به دلیل زمینه‌های مذهبی در کوران حوادث گذشته به حزب زحمتکشان بقایی گرویدند ولی بعدها، در دهه ۱۳۴۰، در زمره منتقدان بقایی جای گرفتند. سرشناس‌ترین آنان دکتر سید حسن آیت بود که متن کامل نامه ۹۴ صفحه‌ای او به بقایی (مورخ ۳ آذر ۱۳۴۲) در کتاب حاضر مندرج است. این نامه بیانگر تعارضات درونی حزب زحمتکشان و ناهمگونی طیف هواداران بقایی است؛ طیفی که در یکسوی آن کسانی چون آیت جای داشتند و در سوی دیگر چهره‌هایی چون منصور رفیع‌زاده. این ناهمگونی بازتاب ناهمگونی نیروهای اجتماعی است که بقایی بر آنان اتکا داشت. چنان‌که اسناد موجود روشن می‌کند، رویه بقایی با گروه نخست عوام‌فریبانه و دسیسه‌کارانه و با گروه دوم - که کسانی چون سپهبدی، زهری، خطیبی و سرانجام رفیع‌زاده به آن تعلق داشتند - صمیمانه و همدلانه بود. مع هذا، چنان‌که در نامه آیت خواهیم دید، گروه نخست همچنان خود را پیروان راستین مکتب بقایی و تداوم‌بخش میراث او می‌انگاشتند.

یکی از عرصه‌هایی که مکتب بقایی بیشترین تأثیر را در آن بر جای نهاد، تاریخنگاری دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت بود که به ایجاد تقابلی تند و

مطلق‌گرایانه میان نقش تاریخی دو رهبر نامدار آن، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و دکتر محمد مصدق، انجامید. این امر تا حدود زیادی بازتاب تعارض‌های سیاسی روز بود. در یکسو کسانی بودند که با تجدید خاطره اختلافات میان کاشانی و مصدق در واپسین دوران حیات سیاسی این دو، موج ضدیت با دوستداران مصدق را دامن می‌زدند. و در سوی دیگر کسانی بودند که از طریق بزرگنمایی نقش امروزمین بقایی و هواداران او "پارانویای بقایی" را می‌آفریدند. حزب توده ایران و برخی نویسندگان مدافع دکتر مصدق از این گروه بودند. به عبارت دیگر، تاریخنگاری حوادث سال‌های نهضت ملی به عرصه‌ای پرتنش بدل شد که بازتاب عمل روزمره سیاسی بود. امروزه به نظر می‌رسد که این وضع تا حدودی دگرگون شده و فضایی مناسب پدید آمده تا به دور از تعارض‌های بالفعل سیاسی حوادث دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ مورد بازبینی و تحلیل واقع‌گرایانه قرار گیرد. قطعاً اگر چنین نیت و عزمی در کار باشد اسناد مفصل به جای مانده از دکتر مظفر بقایی دستمایه‌ای غنی و راهگشا خواهد بود.

نام بقایی از تاریخ معاصر ایران نازدودنی است و به‌ویژه بررسی تحولات سال‌های پس از جنگ دوّم جهانی در ایران بدون شناخت چهره سیاسی و عملکردهای او ناممکن است. به‌رغم این اهمیت، تاکنون پژوهشی جدی درباره زندگی بقایی صورت نگرفته و حتی در منابع تخصصی مربوط به دوران پرتحول نهضت ملی شدن صنعت نفت، یعنی دوران اوج تکاپوی سیاسی بقایی، مطالب درباره او بسیار اندک است. کتاب حاضر نخستین پژوهشی است که بر مبنای اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی صورت می‌گیرد، ابعاد جدیدی از تحولات سیاسی جامعه ما را در معرض داوری عموم قرار می‌دهد و بدینسان تاریخنگاری معاصر ایران را غنای بیشتر می‌بخشد.

عبدالله شهبازی

۲۸ تیرماه ۱۳۷۷